





# اعتنا

تئاتر

نگاه - ۳

در باره بهاره و هنما به بهانه حضور ش در «تودهتومی بندی یا من؟»

کسی که ذهن فنی دارد و صاحب ایده است



محمد حمزه‌ای \*

فعالیت‌های مختلف فرهنگی، هنری و اجتماعی بهاره رهنما عجیب است. اینکه فردی در رشته‌های مختلف حوزه کاری خود استعداد داشته باشد عجیب نیست. کسی که ذهن فنی دارد در تمام رشته‌های فنی صاحب ایده است و توانایی انجام کارهای مختلف فنی را دارد و کسی که در ساحت فرهنگ و هنر تنفس کند، می‌تواند در رشته‌های مختلف فرهنگی و هنری صاحب ایده و خلاقیت باشد. آنچه در مورد بهاره رهنما عجیب است اثری بیش از اندازه او در فعالیت‌های مختلف فرهنگی و هنری است. او در تئاتر «دورهمی زنان سکسپیر» با حضور تعداد زیادی از بازیگران زن مطرح سینما و تلویزیون و تئاتر کارگردانی نمایش را بر عهده داشت و خودش هم یکی از نقش‌های سخت کار را همزمان بازی می‌کرد و هنوز تماشاگران از سالن خارج نشده بودند که خودش را به سالن مجاور برای بازی در نمایش «ارستینگو تور کهنه» به کارگردانی حسین سراسایی می‌رساند؛ واقعا همزمان کارگردانی و بازی در دو نمایش پشت سرهم، انرژی و توان عجیبی می‌خواهد. البته شاید رهنما چند بدل دارد؛ بدلی که به جای او در سریال‌های تلویزیونی و سینما و رسانه خانگی و تئاتر بازی می‌کند و این توانایی را دارد که یک نقش ساده را به نقشی شیرین و گرم تبدیل کند. بدلی که نمایشنامه می‌نویسد و بلد است؛ از همین کنش‌های روزمره الگوهای جامعه‌شناسی خلق کند و چشم‌های معصوم و پاک پسری جایگزین چشم‌های پدر گریزان از مسوولیت شود در نمایش چشم‌هایی که مال دوستی که کارگردانی می‌کند و مدیریت خوبی دارد می‌تواند برای حضور چندین بازیگر زن مطرح فضای صمیمی و دوستانه و حرفه‌یی ایجاد کند. بدلی که قصه‌نویس است و از همین حرف‌های محاوره‌یی هیشگی می‌تواند پیچیدگی و بحران ارتباطات انسان معاصر را ترسیم کند. بدلی که تدریس می‌کند و ساعت‌ها بعد از اتمام کلاس با هنر جوان به گفت‌وگو می‌نشیند. بدلی که مدیر قصه یک انتشارات مطرح است و ساعت‌ها قصه می‌خواند و برای نویسنده آنها یادداشت می‌نویسد. بدلی که سفیر انجمن حمایت از حقوق کودکان کار ایران است و به نفع این کودکان نمایشگاه درست می‌کند. بدلی که به خانه‌های لایم می‌دهد و دو باصوری ساعت‌ها با آنها صحبت می‌کند. بدلی که در خیریه‌های مختلف شرکت می‌کند. بدلی که عاشق مردم است و می‌تواند بعد از اجرای دو نمایش پشت سرهم با تستیگی زیاد ساعت‌ها با آنها حرف بزند و عکس بگیرد. بدلی که در مقطع دکتر اسر کلاس دانشگاه حاضر می‌شود و چنین انرژی‌هایی نمی‌تواند بدلی که نمایش گذاشته شدن باشد. این انرژی‌ها ریشه در دغدغه‌های فرهنگی و اجتماعی و انسانی دارد. بهاره رهنما باید مراقب این انرژی و مدیریت آن باشد تا همیشه در مسیر حقیقی و به دور از حاشیه‌ها باشد و همین انرژی‌ها و دغدغه‌هایش که او را بهاره رهنما ساخته است و شاید ما هم بد نباشد که کمی بالاترافت به فعالیت‌های او نگاه کنیم.

\*شاعر و مستندساز

نگاه - ۴

در باره نمایش «تودهتومی بندی یا من؟»

دعوتی برای تجربه کردن، دل‌تنگی و سکوت



شپهر آرمات \*

زن‌ها وقتی دل‌تنگ می‌شوند، غم‌های‌شان را هم تقسیم می‌کنند. گاهی حرف می‌زنند، گاهی گریه می‌کنند، گاهی آشپزی می‌کنند، گاهی خرید می‌کنند. بگذار اعتراف کنم- وقتی آن روز آمدی، انتهای کلاس در کنارم روی یک نیمکت نشستی و ش‌دی رفیق ۲۰ ساله‌ام. وقتی مر به خانه‌تان دعوت کردی، وقتی بیشتر صمیمی شدیم، بیشتر خندیدیم، بیشتر گریه کردیم، وقتی بیشتر از هر کس مرا می‌شناسی، همه اینها مرا آزار می‌دهد؛ راستش وقتی باز سالن بیرون گذاشتیم، نمایش هنوز برایم تمام نشده بود. با خودم فکر کردم در روز گاری زندگی می‌کنم که اتفاق‌های اطراف‌مان، گاهی بسیار دردناک‌اند، اما آفت‌دارها و بارها تکرار شده‌اند که دیگر حسی از درد در دلم نمانی؛ انگیزند، اما هنوز با هیچ کدام‌شان کنار نیامده‌ایم. وقتی پای خیانتی در میان باشد، بغضی گوی‌ی رفاقت ۲۰ ساله را می‌گیرد. با نمایش «تودهتومی پندی یا من؟» حتی اگر زن هم نباشی می‌توانی رفاقت کنی، همذات پنداری کنی یا دلت شور بزند. نقطه عطف داستان اینجاست که همه چیز در راستای پیشبرد قصه طراحی شده گاهی به جای واژه تصویر بر کمک می‌آید، گاهی به جای تصویر، صدا (پنج‌پنج‌های زناهنی که هر زیر صدای هوزیک شنیده می‌شود). بازی‌ها، امیزان‌ها، دکور، صحنه، تأملیت‌خانه‌یی که آن را تمام جزئیات در بیشتر صحنه‌ها می‌بینیم؛ اینکه اتفاق‌ها در خانه‌یی رخ می‌دهد که اتفاقا خانه عجیب و غریب هم هست، بارها خانه‌یی شبیه به این را دیده‌ایم، درست مثل خانه‌خودمان- جایی خواننده بودم که با اسناد عکاسی به شاگرد هدایش گفته بودم، فکر کنید لال هستید، نه کر و می‌خواهید با این دنیا و حسی و بی‌عدالت حرف بزنید؛ کر همین حس عکس بگیر، بدو اگر کسی صدای تان را نشنید، بداند هنوز بلد نیستی حرف بزنید. وقتی کار تمام شد، کرم آدم‌های این قصه چندتر حرف زدند، چقدر خوب شنیده‌شان! آفت‌در که تمام این یک ساعت حتی یک بار به ساعت نگاهی هم نکردم- این نمایش دعوتی است برای تجربه کردن، دین، شنیدن، دل‌تنگی و سکوت.

\*عکاس و داستان‌نویس

صحنه

در باره نمایش «کاسپار»



مجتسن معینی \*

نمایشی برای همه کس و هیچ کس

۲- به عنوان کارگردان نمایش «کاسپار»، دیدن نمایش جدیدم را به جمعی از دوستان پیشنهاد نمی‌کنم. دیدن کاسپار به کسانی که از جنازه می‌ترسند و با طعم تلخ میانه‌یی ندارند، همه لیبرال‌ها، بانکدارها، مدیران کمپانی‌های خودروسازی، کسانی که نیاز دارند نمایشی ببینند تا تجربه‌یی زیبا و آرام، شان یاد روشنفکرانه داشته باشند، آنها که ناراحتی قلبی و معنایی دارند، کسی که نمایش‌های کلاسیک به هر معنا را دوست دارند و نمایش‌های بلا تکلیف از رده‌شان می‌کند، تئاتر‌های قصه‌گور دوست دارند، همه کسانی که سادیس و مازوخسیم را نه‌انجاری می‌دانند و نه یک موضوع فلسفی و فکر کردن از نظر‌شان نوعی بیماری است. کسانی که اعصاب فریاد کشیدن بازیگران روی صحنه را ندارند. هرگز کشیده نمی‌شود. این عزیزان نیز گوارانه از دیدن این نمایش خودداری کنند. کاسپار معترض است. کاسپار ادا و اطوار شیه‌روشنفکری و شبه‌هر چیز را دردناک و مبتذل می‌داند. کاسپار هر وقت که به لگت می‌افتد، خوشبخت است. نمایش کاسپار شلخته‌است، معنط‌گریز است؛ نظام‌های زیبایی‌شناسی کلاسیک پیروی نمی‌کنند... کاسپار نمایشی است برای همه کس و هیچ کس (تیچ‌ز، بی‌بی‌ان).

۱- هاتنه که از چند سال پیش در سفری که برای دیدن اتریش رفته بودم، به واسطه «ویم وندرس» دیدم، چند ساعتی را در آپارتمانش در مورد علایق‌مان، «هیدگر» و «فلسفه و تئاتر معاصر» گفت‌وگو کردم. آن روزها در حومه پاریس زندگی می‌کرد و چند روزی آمده بود به وطنش. من هم آن روزهای می‌خواستیم برگردم به وطنم. پس وطن موضوع گفت‌وگو می‌شد و او این جمله «وراس» را تکرار می‌کرد که «وطن من کلمه است». پیش از دیدن هاتنه‌که اجرای گروه «فرهر» به کارگردانی «چولی» از نمایش کاسپار را دیده بودم و دوستش داشت، هاتنه‌که اما از آن اجرا متنفر بود. حالا اما با تواضع عرض می‌کنم اجرای گروه تئاتر «شرنگ» از من، هاتنه‌که و اجرای چولی بسیار بیشتر دوست دارم و دیدن بازی دلخسته - در معنای بسبتمدنش اما مصادقانه و زلال سوپر استعاره‌های چارلمز روی صحنه و تلاش همکاران هنر مند در پشت صحنه برایم لذت‌بخش است. کاسپار نمایشی است که پای آن می‌ایستم، می‌دانم اندکی شیفته آن خواهند شد و بسیاری آن را دوست نخواهند داشت و بسیاری تری از آن متنفر خواهند شد، چون اساسا کاسپار موجودی دوست‌داشتنی نیست. نمایش مادر بخش خصوصی با تهیه‌کننده باسوادى در بخش خصوصی، در سالتی خصوصی، به برای آدم‌هایی با دره‌ها، تاملات و زیبایی‌شناسی خصوصی به‌اجرای عمومی‌فته‌است!

۲- کاسپار دهمین نمایش من است و باستانی به چند تامل در همه این سال‌ها و البته که دیدنش به کسانی که نسبتی با این تاملات دارند، پیشنهاد می‌شود.

\*کارگردان نمایش کاسپار

# نگاه داستان‌نویس

در باره نمایش «تودهتومی بندی یا من؟» نوشته بهاره رهنما و کارگردانی داودبنی اردلان

پیوند نمایش و ادبیات



سیماک گل‌سپری \*

در این یکی، دو سال اخیر فیلم‌های خوبی از سینمای ایران دیده‌ام، فیلم‌هایی که به‌نظرم در آن‌ها نوع نگاه کارگردانان، از آنچه قبلا از سینمای ایران سراغ داشته‌ام، متفاوت بوده. با تعداد کمی از کارگردان‌هایی مواجه شده‌ام که احساس کرد‌ام به اهمیت لزوم به کار گرفتن ادبیات در سینما پی برده‌اند و به خوبی به آثارشان از آن استفاده کرده‌اند؛ آثاری که بدون داشتن حشو و زواید زیاد، صرفا به رابطه‌های عمیق و ناپ درداخته‌اند؛ داستان‌هایی که آنها را جز در ادبیات نمی‌بینم، بی‌آنکه حاشیه‌ها و اتفاقات و شخصیت‌های زاید را وارد داستان کنند. شاید هم این شروع یک پیوند مشترک میان ادبیات و سینما باشد.

البته چیز دیگری که در این فیلم‌ها توجه‌م را جلب کرده، بازیگرانی است که کارگردان‌ها توانسته‌اند به خوبی از آنها بازی بگیرند؛ بازی‌هایی که هرگز قبلا از این‌سراغ نداشته‌ام و حالا با دیدن این فیلم‌ها می‌شود به اهمیت تک‌تک آن هنرپیشگان پی برد. در تئاتر هم که این روزها سالن‌هایش، برخلاف سال‌های پیش، نسبتا پر شده‌اند، شاهد نمایش‌هایی هستم که بیش و کم آثار ادبی را به صحنه برده‌اند، هر چند هنوز هیچ خبری از آثار بی‌شمار داخلی نیست و البته در این میان شاهد بازی خوب بازیگرانی بوده‌ام که در انجایش از هر جایی می‌شود به مهارت آنها پی برد؛ بازیگرانی که بیشتر وقت‌ها فرصت آن را نداشته‌اند تا در فیلم خوبی با کارگردانی که مهارت‌های آنها را بشناسد و بتواند حس درونی آنها را بیرون بکشد، خودی نشان بدهند.

یکی از این تئاترها که توجه‌م را بسیار به خودش جلب کرد، نمایش بود از یکی از آثار یاسمینا رضا، به نام نمایش اسبانیایی. داستان طنزآمیز آدم‌هایی معمولی با زندگی‌های کاملاً معمولی، که با عریان شدن درون‌شان، درمی‌یابیم تنها و بی‌کسند و چیزی به پایان رابطه‌های سست‌شان نم‌انده و البته با بازی خوب بازیگرانی که هر چند می‌شناختم‌شان، اما انگار تازه نخستین بار بود که می‌دیدم‌شان؛ شقایق دحقان، رامین ناصر‌نصیر و در این میان البته بهاره رهنما که با ظرافت، تسلط و هوشمندی تمام نقش زنی را بازی می‌کرد که هر چند گویی می‌داند به دنبال چیست، اما در نهایت تنها وی کسی است؛ زنی با لایه‌های پنهان که رهنمایه خوبی از عهده‌نقش او برآمده‌ود.

چند وقت بعد همه البته نمایش دیگری دیدم از این هنرپیشه که آن را بر اساس داستان کوتاهی از خود بازی کرده بود؛ داستان دوزن که سال‌هاست همدگر را می‌شناسند، اما در بزنگاهی درمی‌یابند که فرسنگ‌ها از هم دورند. باری، همان طور که در ابتدا هم گفتیم، به گمانم در آستانه آشتی ادبیات و نمایش هستیم، هر چند هنوز تعداد کارگردانان و هنرپیشگانی که اهمیت این موضوع را درک کرده‌اند و قلبا به آثار ادبی علاقه‌مندند و آنها را دستمایه کارهای خود قرار داده‌اند، زیاد نیست و البته بهاره رهنما یکی از آنهاست که می‌داند ادبیات یکی از دغدغه‌های اصلی اوست و امیدوارم در آینده شاهد نقش‌های ماندگار بسیاری باشیم که در وجود او به نمایش درمی‌آیند.

\*نویسنده و مترجم

پشت صحنه

گزارش تمرین نمایش عزیز شنگالی نوشته و کار قطب‌الدین صادقی

ستایش بلندقامتانه یک کارگردان از دختران کوبانی

شرایطی کار می‌کند. اما با پیشنهاد اردشیر صالح‌پور گروه‌های شرکت‌کننده در بخش میهمان جشنواره تئاتر فجر اعلام‌شده است. از میان این کارگردان‌ها، چند کارگردان از جمله قطب‌الدین صادقی توجه را جلب می‌کند. این کارگردان باسابقه مدتی است که نمایشی را روی صحنه نبرده است و برای مخاطبان تئاتر جالب است که در میان این اوضاع نه چندان مطلوب با نمایش «عزیز شنگالی» که جشنواره تئاتر فجر خواهد آمد، صادقی این روزها با گروه ۷۰ نفر خود در شیرخوارگاه آمنه خیابان ولیعصر در حال تمرین و آماده‌سازی گروه است. زمانی که وارد سالن تمرین می‌شوم، بازیگران در حال انجام حرکات کششی و گرم کردن خود برای شروع تمرین هستند و قطب‌الدین صادقی در گوشه‌یی از سالن با دستپار خود صحبت می‌کند و می‌گوید که من بشنیم تاپس از پایان یافتن صحبت‌هایش برای گفت‌وگو بویابد.

صادقی یکی از قطب‌های تئاتر ایران است و اهالی تئاتر و رسانه آن را به عنوان هنرمندی خوش‌پور و می‌شناسند. اما شاید بازیگرانش کمی با این موضوع مخالف باشند زیرا سر تمرین بسیار جدی است و گاهی هم خنده فریادهایی بر سر آنها حواله می‌کند؛ اما آنها هم می‌دانند که این جدیت بی‌دلیل و بی‌منطق نیست و شاید هم برای هماهنگی و یکدست کردن بازیگران امری لازم و ضروری باشد.

این کارگردان به نشان دادن شهامت دختران کوبانی در نمایش اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: «در آخر این‌س کودک به دختران کوبانی می‌رسد و جان خود را از دست می‌دهد؛ دختران کوبانی پوزه داشن را به خاک مالیند؛ شهامت و شجاعت آنها قابل ستایش است. این اثر ضمن اینکه ادای احترامی به کودکان مستعبد و زنان به اسارت رفته محسوب می‌شود یک ستایش بلند قامتانه در برابر دختران کوبانی است. به تصویر کشیدن شهامت این دختران می‌تواند یکی از بهترین پیام‌های نمایش باشد».



عزیز شنگالی

این است که چرا اینقدر هستی؟!

دقیقا با همین ادبیات می‌گویند؟

بله، می‌گویند چرا اینقدر کار می‌کنی؟ چرا اینقدر می‌بینیمت؟ چرا اینقدر دیده می‌شوی؟ و من هم در جواب خیلی خونسرد لبخند می‌زنم و می‌گویم این مدل من است، شما هم مدل خودتان را پیدا کنید.

جالب است که با این حجم انتقادات و با وجود

اینکه از این نقدها ناراحت می‌شوید و گاهی حتی در مقابل آنها واکنش نشان می‌دهید، اما همچنان بی‌وقفه کار می‌کنید و استراحت هم ندارید.

راستش از این ماجراهایی که پیش آمده خوشحالم، حتی باید از مسابقات تشکر کنم. امسال به شکل‌های مختلفی مورد حمله‌ها و نقدهایی متفاوت قرار گرفتم و این اتفاق من را با واقعیت جامعه هنری اطرافم و آدم‌های بزرگ و کوچکی که در جامعه هستند آشنا کرد. چند روز پیش به پیمان گفتیم مثل تو که بیشتر در تلویزیون کار می‌کنی و بیشتر مخاطبان تو تهیه‌کننده و کارگردان‌های تلویزیونی هستند، من هم به عنوان یک نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس، متأسفانه با خوشبختانه یکی از مخاطبان اصلی‌ام همین جامعه روشنفکری اطرافم هستند. شکل حضور من در این جامعه خیلی شخصی است و البته بی‌آزار ممکن است ذات یک آدم، مشکلات شخصی، توانایی‌ها یا عدم توانایی‌هایش او را به سمتی سوق بدهد که بخش زیادی از زمان روزمره‌اش را با کار پر کند. این یک انتخاب کاملاً شخصی است و تا زمانی که شما به سمت تحلیل

همه چیز را رها کردم تا ببینم چه اتفاقی می‌افتد، درست مثل یک نویسنده تازه کار. اما از این به بعد می‌خواهم سر کتاب‌هایم باایستم و از حق‌شان دفاع کنم. چون به هر حال یک نویسنده اگر بازیگر هم هست و تمام موج حملات تند منفی به شغل دور ما به خاطر شغل اولش متحمل می‌شود، چرا نباید از وجوه مثبتش هم استفاده کند؟

پس بازیگری را شغل دوم خودتان می‌دانید؟

چه اشاره ظریفی! شاید از سن ۳۰ تا ۳۵ سالگی به بعد آنقدر فضای نمایشنامه‌نویسی و ادبیات برایم دلخواه‌تر و آرام‌تر است که با صداقت می‌توانم بگویم اگر روزی مجبور شوم بین این دو یکی را انتخاب کنم، قطعا قلمم را برمی‌دارم و می‌روی کارم.

از وقتی که پر کار شدید بیشتر نمایش‌هایی که روی صحنه بردید، نوشته خودتان بوده. فکر نمی‌کنید شاید این مساله باعث اعتراض ادیبانی‌ها شده؟

اتفاقاً من‌هایی که خودم روی صحنه پردم کمتر مورد اعتراض جامعه روشنفکری قرار گرفته. خوب بعضی‌ها بازی من را دوست دارند، بعضی دیگر بازی‌های من را کمتر دوست دارند و می‌گویند گریه‌تر کار کن تا بازی‌هایی که ما دوست داریم بیشتر دیده شود. قطعا بخشی از انتقاداتی که به من به عنوان یک آدم پرکار می‌شود ممکن است درست باشد ولی بخش اعظمش انتقادات واقعی به اصفافه است. ولی هیچ‌وقت به من نگفتند کدام کار تو خوب و کدام بد است، سوال آدم‌ها

برقرار می‌کنند، بعضی شب‌ها کمتر، واقعا شب‌هایی که تماشاگران کمتر را بتاثر برقرار می‌کنند، من دارم تا صبح در تخت خواب غلت می‌زنم که چی شد، چه کار کنم، چرا این‌جوری شد...

نائل: حالا محمد دار اینها را درباره نقاشش می‌گوید ولی من به عنوان بیننده اصلا چنین حسی ندارم، به عنوان کسی که شاهد واکنش‌ها نیست، به بازی محمد هستم چنین حسی ندارم. لحظه‌یی که محمد وارد می‌شود، خیلی تکلیف کار را روشن می‌کند و به نظر من خیلی تأثیر گذار است. روز اولی که بازی‌اش را دیدم فکر کردم که خیلی متفاوت‌تر از قبل شده و به نظر من این نقطه قوتش است. واکنش تماشاگران را می‌بینم که انتظار دارند کاش محمد بخرای نشیند بترود.

بحرانی: منظورم نارضایتی نیست. من در کارهایی که تقسیم کوتاه بوده، خیلی بازی کرده‌ام، ولی نه در تئاتر، در این‌جا اگر من اشتباه کنم و یک‌جا تقسیم را درست اجرا نکنم، دیگر تمام است، از صحنه بیرون می‌روم و فرصت اصلاح ندارم. اینکه پیشنهاد کردم نقش کوتاه را بازی نکنید بیشتر در حد یک شوخی بود چون به هر حال نقش‌های کوچک هم باید بازی شوند ولی شاید اگر از روز اول سختی بازی کردن در این نقش‌ها را داشتیم می‌گفتم نمی‌هم.

تجربه کردن یک کار دانشجویی در دوره‌یی که همه حرفه‌یی هستید چگونه بود؟

نائل: من احساس می‌کنم که خیلی تفاوت نکردم. اگر منظورتان از حرفه‌یی این است که پول درمی‌آوریم، بله از کارمان پول هم درمی‌آوریم، ولی واقعا هنوز وقتی کار می‌کنم، فکر می‌کنم تجربه جدیدی است.

مشکات: من فکر می‌کنم حداقل یک چیز برای من ثابت شد که اصلا بینان این کار همان بر مبنای کار دانشجویی بود. مبنایش همان بود که بروم سراغ دوستان تا کار کنیم و لذت ببریم، اولش تردید داشتم که آیا می‌توانیم بعد از اینکه همه‌مان رفتیم تجربه داشکده هنر‌های زیبا دور هم جمع شده‌ایم و انگار همان ۱۰ سال پیش است و مادر پلاتوی کوچک تجربه داشکده هنر‌های زیبا دور هم جمع شده‌ایم و داریم متن کوچکی را کار می‌کنیم. من فکر می‌کنم مناسبات تغییر نکرده فقط تجربه‌های بیشتر شد.

بحرانی: من می‌خواهم به فرض سوال اشکالی وارد کنم. خیلی از گروه‌های حرفه‌یی را می‌بینید که از بچگی با هم دوست شده‌اند و حس می‌کنند که قربان‌های شخصیتی دارند و سال‌هاست که دربارد با هم کار می‌کنند. یک مثالش که به من نزدیک است گروه ایرج طهماسب و حمید جلی است، از نوجوانی با هم بزرگ شده‌اند و حالا همان روابط و مناسبات بین‌شان فقط بزرگ و بزرگ‌تر شده و دارند کار می‌کنند و موفق هستند.